

## ساختارگرایی و تأثیر آن بر شهرسازی

تاریخ دریافت مقاله: ۹۵/۰۲/۱۵

تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۹۵/۱۱/۱۳

پرنا مرادی (دانشجوی دکتری شهرسازی، گروه شهرسازی، واحد کرمانشاه، دانشگاه آزاد اسلامی، کرمانشاه، ایران)  
بیژن کلهرنیا\* (استادیار گروه شهرسازی، واحد کرمانشاه، دانشگاه آزاد اسلامی، کرمانشاه، ایران)  
نوذر قنبری (استادیار گروه جغرافیا و برنامه‌ریزی شهری، واحد کرمانشاه، دانشگاه آزاد اسلامی، کرمانشاه، ایران)

### چکیده

ساختارگرایی یک مکتب فکری و شیوه‌ای برای اندیشیدن و کاویدن امور است که ریشه در چهار حوزه فکری نزدیک به هم دارد: جامعه‌شناسی فرانسه و اندیشه‌های دورکیم، زبان‌شناسی سوسور، ریشه‌های فلسفی کانت و مردم‌شناسی انگلیسی و فرانسه. ساختارگرایان همیشه در پی آن هستند که پرده‌هایی که در ظواهر امور قرار گرفته را کنار زده و به اصول ثابت و تغییر نیافتنی برسند؛ بدین صورت مرزهای فلسفه را درنوردیدند و به ریاضیات، ادبیات، معماری و حتی شهرسازی وارد شدند. این تحقیق با هدف بررسی ویژگی‌های مکتب ساختارگرایی و بیان تأثیرات آن در شهرسازی انجام گرفته است.

ساختارگرایان معتقدند که ساخت یا ساختار، به عنوان چارچوب کلی پیدا یا ناپیدای هر چیز، عبارت از نظامی است که در آن، همه اجزای یک مجموعه با هم در ارتباطند و کارکردی هماهنگ دارند. ساختارگرایان به طور کلی اعتقاد به کلی‌گرایی دارند و همین امر باعث به وجود آمدن جنبش پساساختارگرایی شد. از دیدگاه پساساختارگرایان، رویکرد ساختارگرایانه ماهیتی خودکامه و سلطه‌گر دارد و نحوه کارکرد سیستم را از قبل مشخص می‌کند. پساساختارگرایی هر نوع نظریه‌ای را که تبیین کلی و جهان شمول از پدیده‌ها ارائه می‌دهد، رد کرده و هر گونه تمامیت جویی و کلی‌گرایی را نامطلوب می‌داند.

در این مقاله، با مطالعه دیدگاه‌های سوسور و کانت، مباحث کلی ساختارگرایی بررسی شده و سپس چگونگی پیدایش دیدگاه‌های جنبش پساساختارگرا و ویژگی‌های آن مورد مطالعه قرار گرفته است. در ادامه با تکیه بر این اعتقاد کلی ساختارگرایان که در ساختمان بدن

\* نویسنده رابط: Bizhankalhornia@yahoo.com

هر موجود زنده یک ساخت اصلی وجود دارد که عامل استواری آن است و سایر اندام ها فعالیتشان را به تبع آن ساخت اصلی صورت می دهند، با مطالعه شهر به عنوان یک موجود زنده، به بیان دیدگاه های شهرسازان ساختار گرا در این خصوص پرداخته شده است.

**واژه های کلیدی:** ساختارگرایی، عملکرد گرایی، پساساختارگرایی، شهرسازی

## ۱. مقدمه

این پژوهش با هدف بررسی تاثیر تفکر ساختارگرایی بر شهرسازی صورت گرفته است. جریان ساختارگرایی یک تحول فکری است که در اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰ و اوایل ۱۹۷۰ در حوزه علوم مختلف از جمله زبان‌شناسی، انسان‌شناسی، فلسفه و ادبیات بیش‌ترین تاثیرگذاری را داشت. اندیشه‌های فردینان دو سوسور را می‌توان آغازگاه این مکتب دانست. هرچند پس از وی ساختارگرایی تنها به زبان‌شناسی محدود نشد و در حوزه‌های گوناگونی بکار گرفته شد و مانند دیگر جنبش‌های فرهنگی، اثرگذاری و بالندگی آن گسترده‌تر گشت.

ساختارگرایی روشی تحلیلی در جغرافیای انسانی (مخصوصاً در جغرافیای مارکسیستی و در جغرافیای صنعتی) که بر اساس آن پدیده‌های مشاهده شده حاصل نیروها یا پدیده‌های منحصر به فرد نیستند، بلکه پدیده‌های مشاهده شده حاصل مکانیزهای کلی‌تر و عمیق‌تر می‌باشد (سیف‌الدینی، ۱۳۸۸: ۱۲۲).

در مکتب ساختارگرایی، پدیده‌های جغرافیای شهری به صورت مجزا در کنار هم قرار نمی‌گیرند، بلکه هر پدیده جغرافیای شهری جزئی از کل ساختاری است و تنها در درون این ساختار می‌توان آن را تحلیل نمود، زیرا کل ساخت فضای زندگی بر هر پدیده جغرافیای شهری اثر می‌گذارد، همچنین پیوند پدیده‌ها با پدیده‌های قبلی به منزله علت وجودی پدیده‌های فعلی مورد نظر نیست، بلکه تنها بر ارتباط پدیده‌ها در داخل یک ساختار تاکید می‌شود. در مکتب ساختارگرایی شهر و پدیده‌های شهری بخشی از یک جامعه وسیع‌تر محسوب می‌شود و برای شناخت عمیق‌تر و منطقی‌تر مسائل شهری باید کل جامعه که شهر نیز جزئی از آن است مورد بررسی قرار بگیرد (شکویی، ۱۳۷۹: ۱۲۳).

بخش اول مقاله حاضر به معرفی دیدگاه‌های نظریه پردازان اصلی این جریان اختصاص دارد، سپس شکل‌گیری پسا ساختارگرایی را مورد بررسی قرار می‌دهد و در نهایت، تاثیرات اندیشه‌های ساختارگرایی در شهرسازی را بررسی می‌نماید.

همان‌طور که اشاره شد، ساختارگرایی، نخست با مطالعه ساختار زبان آغاز شد. اما بعدها توسعه یافت و با دربرگرفتن موضوعات انسان‌شناختی و اسطوره‌ای، رشد و گسترش یافت. ساختارگرایان به این نتیجه دست یافتند که زبان یک ساختمان

اجتماعی است. و هر فرهنگ، برای رسیدن به ساختارهای معنایی، روایت‌ها و یا متن‌ها را وسیع و متحول می‌کند. و بدین شیوه، مردم می‌توانند تجارب خود را سامان دهند و معنا ببخشند (جهانبیگلو، ۱۳۸۴: ۵۰).

پسا ساختارگرایی به عنوان یکی از عناصر فکری پست‌مدرنیسم واکنشی به اندیشه قدیمی تفکر ساختارگرایی اندیشه مدرن است (رحمانی فیروزجاه، ۱۳۸۳: ۹۹) و جنبشی است که با موجی از تفکر روشنفکران و اندیشمندان فرانسوی سال‌های پس از جنگ جهانی دوم به ویژه پس از دهه ۱۹۶۰ گره خورده است (وارد، ۱۳۸۴: ۲۳۰-۲۳۱). با مطالعه اندیشه های شهرسازان ساختارگرا می‌توان نتیجه گرفت که آنان دیدگاهی کل‌نگر به شهر دارند و مخالف بحث در مورد مقولات عملکردی شهر می‌باشند که در ادامه به طور مفصل بررسی شده است.

## ۲. تاریخچه و پیشینه تحقیق

در رابطه با تاریخچه بحث «ساختارگرایی» می‌توان گفت ساختارگرایی در حوزه‌ی علوم مختلف یکی از گرایش‌های نظری پیچیده و با نفوذ است. ایمانوئل کانت<sup>۱</sup> و فریدینان دو سوسور<sup>۲</sup> جزء پیشگامان تفکر ساختارگرایی هستند و اندیشه‌های مطرح شده توسط آنان موجب بسط و گسترش این تفکر در حوزه‌های مختلف علوم گردید.

سوسور اولین متفکری نیست که تمایل ساختارگرایانه در اندیشه‌های او دیده‌شد؛ زیرا پیش از او مارکس و دورکیم و حتی افرادی چون زیمل، پاره‌تو و دیلتای افکار و ایده‌های خود را در قالب طرح ساختارگرایانه ارائه داده‌اند. اما سوسور را می‌توان نخستین کسی دانست که اصول ساختارگرایی را مدون و قواعد آن را به صورت نظام‌مند و صورت‌بندی شده ارائه داد. جایگاه سوسور در ساختارگرایی، جایگاه و موقعیت یک مبدع فکری و یا مؤسس یک نحله نظری نیست، بلکه جایگاه مؤلف و مدرسی است که اصول پراکنده نظری درون یک سنت فکری را تدوین و انسجام می‌بخشد (اسلم‌جوادی و نیک‌پی، ۱۳۸۹: ۱۸۹).

پیشینه کاربرد اندیشه ساختارگرایی در شهرسازی، به دوران اعتراض علیه تفکرات عملکردگرایانه‌ی کنگره سیام در سال‌های اوج انتقاد از شهرسازی مدرن، بازمی‌گردد.

<sup>۱</sup> . Immanuel Kant

<sup>۲</sup> . Ferdinand de Saussure

یکی از بیانیه‌های کنگره سیام که در سال ۱۹۲۸ منتشر شد، حاوی مدل معروف تقسیم چهارگانه عملکردها در منشور آتن است. این منشور برنامه‌ریزی را شامل سازماندهی همه جانبه زندگی جمعی در شهرها می‌داند و اعتقاد دارد برنامه‌ریزی شهری هرگز نمی‌تواند به ملاحظات زیباشناسی محدود شود، بلکه محدوده انحصاری آن به وسیله نتایج عملکردی تعیین می‌شود. اقدام اصلی برنامه‌ریزی شهری نظم دادن به عملکرد سکونت، کار و اوقات فراغت است که از طریق تقسیم اراضی و کنترل حمل و نقل حاصل می‌شود. تفکر ساختارگرایی به عنوان مهم‌ترین جریان آوانگارد در فاصله سال‌های ۷۰-۱۹۶۰ به عنوان عکس‌العملی در مقابل ایده‌های مندرج در تفکر عملکردگرایی عینیت پیدا کرد و تشکیل گروه ۱۰ (تیم تن<sup>۱</sup>) نمود بارز این جنبش اعتراضی بود (پرتویی، ۱۳۷۸: ۱۰۸).

ادموند بیکن<sup>۲</sup>، کنزو تانگه<sup>۳</sup>، کریستوفر الکساندر<sup>۴</sup> و آلدو روسی<sup>۵</sup> از جمله پژوهشگران و نظریه‌پردازان معماری و شهرسازی هستند که در اعتراض به اندیشه‌های مطرح شده توسط گروه سیام، تفکرات و طرح‌های خود را که ریشه در مکتب ساختارگرایی دارد، مطرح نمودند که در ادامه مقاله به آن‌ها اشاره می‌شود.

### ۳. ساخت یا ساختار

ساخت<sup>۶</sup> یا ساختار، به عنوان چارچوب متشکل پیدا یا ناپیدایی هر چیز، عبارت از نظامی است که در آن، همه اجزای یک مجموعه در پیوند با یکدیگرند و در کارکردی هماهنگ، کلیت اثر را می‌سازند و موجودیت کل اثر در گرو همین کارکرد هماهنگ است. برخی ساختار را به قوانین ثابت و لایتغیری که در همه سطوح زندگی انسانی از شکل بدوی تا پیشرفته مدخلیت دارد، تعریف کرده‌اند. از دیدگاه لوی استراوس، ساختار

<sup>۱</sup> Team X: گروهی متشکل از معماران اروپایی عضو کنگره سیام بود که ابتدا در دل این کنگره شکل گرفت، اما در جریان سال‌های ۸۱-۱۹۵۳ این گروه از سیام جدا شد و رویکردی انتقادی نسبت به آن اتخاذ نمود.

<sup>۲</sup> Edmund N. Bacon

<sup>۳</sup> Kenzo Tange

<sup>۴</sup> Christopher Alexander

<sup>۵</sup> Aldo Rossi

<sup>۶</sup> structure

یعنی مدل‌های ذهنی اندیشمندان که به وسیله آن می‌توان به ساخت‌های نهفته اجتماع پی‌برد. برخی از ساختارگرایان ساختار را به امر واقعی، و برخی دیگر آن را به امر انتزاعی و مفهومی ذهنی تعریف کرده‌اند. به نظر میرسد، در تعریف استراوس ترکیبی از همبستگی اجزاء یک مجموعه با هدف معین (مفهوم، اعتباری و ذهنی) مد نظر باشد (سیف زاده، ۱۳۷۹: ۲۰۰-۲۵۲).

به عبارت ساده‌تر می‌توان گفت که ساختار، نظامی است تشکیل شده از اجزایی که رابطه‌ای همبسته با یکدیگر و با کل نظام دارند، به شکلی که این ارتباط دوسویه است، یعنی اجزا به کل و کل به اجزا سازنده وابسته‌اند و اختلال در عمل یک جز، موجب اختلال در کارکرد کل نظام می‌شود.

### ۳-۱. خصوصیات ساختار

۱. هر جزء موجب دگرگونی دیگر اجزاء می‌شود،
۲. ساختار می‌تواند به صورت دیگر تجلی پیدا کند،
۳. خاصیت پیش‌بینی دارد (فی، ۱۳۸۱: ۹۴-۹۵).

## ۴. ریشه‌های ساختارگرایی

همان‌طور که در چکیده اشاره شد ساختارگرایی ریشه در چهار حوزه فکری نزدیک به هم دارد: جامعه‌شناسی فرانسه و اندیشه‌های دورکیم، زبان‌شناسی سوسور، ریشه‌های فلسفی کانت و مردم‌شناسی انگلیسی و فرانسه. از آن جایی که مردم‌شناسی انگلیسی و فرانسه و نیز جامعه‌شناسی فرانسه قدری شناخته شده‌تر هستند، در این مقاله بیش‌تر به ریشه‌های فلسفی ساختارگرایی و زبان‌شناسی دو سوسور و تاثیر آن‌ها بر ساختارگرایی پرداخته می‌شود.

### ۴-۱. فلسفه ایمانوئل کانت و ساختارگرایی

هر چند ساختارگرایی ریشه در افکار کانت دارد، ولی کانت نیز این اندیشه را در نقد و بررسی افکار فلسفی رنه دکارت<sup>۱</sup> مطرح نموده است، لذا برای شناخت اندیشه ساختارگرایی کانت باید نقبی کوتاه بر اندیشه دکارت زد. دکارت سعی نمود که در

<sup>۱</sup> . René Descartes

فلسفه خویش حقیقتی تزلزل‌ناپذیر بنیان نهد و روش مستحکمی برای رسیدن به این حقیقت پیدا نماید. شاید کل فلسفه دکارت و به عبارتی، حقیقت تزلزل‌ناپذیر فلسفه وی و روش دستیابی به این حقیقت، در جمله معروف دکارت خلاصه شود که گفته بود "فکر می‌کنم، پس هستم". "حقیقت تزلزل‌ناپذیر و نقطه ثابت ارشمیدسی که مطلوب دکارت بود، خود انسان و یقین او به خود است" (پازوکی، ۱۳۷۹: ۱۷۴) و راه رسیدن یقین به خود، فکر انسان است. دکارت در جمله کوتاه "فکر می‌کنم" معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی‌ای را بنیان نهاد که در واقع بنیان عصر جدید یا عصر مدرن بود که آن را از سایر اعصار متمایز می‌کرد. در این جمله، انسان بنیان هستی معرفتی می‌شود و فکر تنها روشی قابل اطمینان برای رسیدن به این حقیقت. دکارت در این جا انسان را به عنوان سوژه، موجودی می‌داند که هوشیار و عاقل است و از جبرهای تاریخی و فرهنگی آزاد می‌باشد (رحمانی فیروزجاه، ۱۳۸۳: ۹۹).

کانت همه تلاش خود را در جهت عقل یا خرد به کار می‌بندد. به عبارتی، فلسفه کانت پیش‌تر به بحث معرفت‌شناسانه می‌پردازد. وی در کتاب معروف خود یعنی "سنجش خرد ناب"، "خرد" را بنیان اصل‌های همه شناخت‌ها می‌داند (کانت، ۱۳۶۲: ۹۱). کانت در این کتاب به نقد یا سنجش خرد و یا سوژه اندیشنده می‌پردازد و به عبارتی دیگر، به تجزیه و تحلیل عقل برای تعیین حدود آن اقدام می‌کند.

به طور خلاصه حدود و ساختار خرد را از دیدگاه کانت می‌توان چنین بیان کرد که ذهن دارای مقولاتی است که می‌تواند جهان را تاویل نماید و "شناخت"، حاصل این تاویل است. کانت معتقد است که ما یک شی یا نومن<sup>۱</sup> داریم و یک فنومن<sup>۲</sup>. نومن آن چیزی است که از راه تجربه و حس قابل درک نیست و فنومن آن چیزی است از راه تجربه و حس قابل درک است (کرایب، ۱۳۷۸: ۱۶۰-۱۶۲).

از این مباحث کانت می‌توان فرضیاتی را استخراج نمود که این فرضیات، ما بعدالطبیعی ساختارگرایی‌اند و عبارتند از:

۱. جهان محصول افکار و تصورات ما است: این فرضیه می‌خواهد زیر ساختار یا منطق افکار یا معانی کلی را نشان دهد. درواقع این را هم نشان می‌دهد که جهانی که می‌بینیم، چگونه به دست ما یا به دست افکار یا تصورات ما ساخته می‌شود.

<sup>۱</sup>. Nomen

<sup>۲</sup>. Phenomen

۲. جهان دارای الگویی منطقی است: جهان یا همان فنومن از آن جایی که براساس ساختار ذهن و مقولات ذهن درک و شناخته می‌شود، ساختار یا الگویی منطقی دارد.

۳. مرگ سوژه: افراد بازیچه افکار و تصورات خویش‌اند و اعمال آن‌ها نه محصول انتخاب و تصمیم، بلکه حاصل زیر ساختار افکار یا تصوراتشان، یعنی منطق این افکار یا تصورات است (حقیقی، ۱۳۷۸: ۱۶۸).

در نهایت می‌توان خلاصه نظریه کانت در خصوص معرفت را این چنین بیان کرد که ذهن انسان فقط جهان خارجی را منعکس نمی‌کند، بلکه خود در تشکیل شناسایی سهم عمده ای دارد. در واقع خود انسان است که داده‌های خارجی را صورت و سازمان می‌بخشد.

#### ۲-۴. تأثیر دسوسور بر ساختارگرایی

یکی از مهم ترین اندیشمندانی که با مطالعه زبان و نظریه‌پردازی در مورد آن بر ساختارگرایی تأثیر گذاشت، زبان‌شناس معروف، فردینان دوسوسور<sup>۱</sup> بود. به نظر سوسور پژوهشگران برای تحلیل زبان، باید به دقت نشان بدهند که نظام زبانی از الگوهای ساختاری شکل گرفته، و نه از محتوای معنایی (احمدی، ۱۳۸۰: ۱۵). وی در تحقیقات خود بر اصول و قواعد ساختاری زبان اهمیت وافری می‌دهد. از دید او این ساختارها از دخالت فکری انسان به دور هستند.

بر عکس زبان‌شناسان گذشته که برای فهم زبان به تاریخ و گذشته آن زبان رجوع می‌کردند، سوسور به بررسی اجزای مختلف یک زبان پرداخت. یکی از نکات مورد تأکید دسوسور، تفکیک اولیه میان "زبان"<sup>۲</sup> و "گفتار"<sup>۳</sup> بود. دسوسور بر تفاوت میان "زبان" به عنوان ساختار و شبکه‌ای از روابط متقابل و "زبان" به عنوان چیزی که در فعالیت "گفتار" واقعیت می‌یابد، تأکید می‌کند؛ بنابراین "زبان" نظامی از ارتباطات است که با اندکی دقت قابل تحلیل است، درحالی که "گفتار" امری فرعی است که ممکن است از قوانین زبان پیروی نکند یا نکند (Stiver, 1996).

در پرتو این تفکیک، زبان بیش تر از گفتار مورد تأکید قرار گرفت، با وجود اینکه خود دسوسور به هر دو علاقه داشت (و اگر قرار وی بر تأکید بر یکی بود بر گفتار تأکید

<sup>۱</sup> Ferdinand de Saussure

<sup>۲</sup> Language

<sup>۳</sup> Parole



می‌کرد). ساختارگرایان این تفکیک را به مثابه روش گریز از دگرگون‌پذیری گفتار و تمرکز بر ساختار غیرشخصی تر زبان، به خود اختصاص دادند. بنابراین، آنان زبان را به مثابه نظامی مشاهده کردند که به طور علمی قابل تحلیل است. از این پس، آنچنان به زبان اهمیت داده شد که عنصر شخصی موجود در گفتار می‌توانست به حداقل برسد و در واقع امری ثانوی تلقی شود. آنچه در "ساختارگرایی" اهمیت داشت نظام بود نه فرد، نظامی که سلاخی ایدئولوژیکی در برابر وجودگرایی<sup>۱</sup> حاکم، فراهم می‌کرد(همان منبع).

اقدام کلیدی دیگر درباره زبان این است که عنصر موجود درون یک نظام را نمی‌توان بر اساس خودش تعریف کرد، بلکه تنها بر اساس رابطه و تفاوتش با سایر عناصر در کل ساختار تعریف می‌شود؛ یعنی معنای یک واژه تنها در سایه تفکیک آن از سایر واژه‌ها قابل درک است، بنابراین معنا یک امر ساختاری است، به عنوان مثال، کلمه «توپ» به عنوان یک اسباب بازی، توسط تمایز آن از سایر اسباب بازی‌ها، مانند چوگان، عروسک‌ها، ماشین‌های کوچک اسباب بازی و غیره، توصیف می‌شود. کلمه «توپ» به عنوان جزئی از یک بازی، از عناصر سایر بازی‌ها و همچنین از سایر فعالیت‌ها، مانند کار، مطالعه، قدم‌زنی و غیره تمیز داده می‌شود، به عبارت دیگر، محتوای کلمه «هیچ» است، یعنی جدای از رابطه‌اش با سایر واژه‌ها هیچ است، بنابراین معنای کلمه، قطع نظر از رابطه آن با سایر علائم، معنایی من‌درآوردی است(همان منبع).

پس ساختارگرایان و فرامدرنیست‌ها انتقادات زیر را بر رویکرد ساختارگرایی سوسور وارد ساختند:

۱. در حالی که در اندیشه سوسور هویت در رابطه با تمایزهای سیستم کلی زبان معنا و تشخیص می‌یابد، لکن وی قائل به هویتی کلی برای خود این سیستم نیست، لذا هیچ ممیزه‌ای برای تعریف و شناخت حریم "ساختار زبان" و "زبان" ارائه نمی‌شود،

۲. رویکرد سوسور اجازه طرح ابهامات و تعدد مفاهیم را نمی‌دهد. در مقابل، فراساختارگرایان بر این باورند که زبان همواره دربرگیرنده امکان تخصیص هویتی مستقل و متمایز از مدلول برای دال می‌باشد. به عنوان مثال، استعاره، همواره بدان

<sup>1</sup>. existentialism

سبب که امکان به کارگیری کلمات و تصورات برای تولید مفاهیم جدید و مختلف وجود دارد، می تواند ساخته شود (تاجیک، ۱۳۷۷: ۸).

### ۳-۴. شاخص ترین انتقادات علیه ساختارگرایی

۱. ساختارگرایان به خاطر تأکید بر جهانی بودن ساختارها و جاودانی بودنشان جبراً باید تاریخ را نادیده بگیرند (حقیقت، ۱۳۸۶: ۹۷).
۲. نحوه ربط تحلیل رمز به تفسیر پیام چندان مشخص نیست (همان منبع).
۳. مفاهیم ساختارگرایان انتزاعی و غیر عملی اند (همان منبع).
۴. عدم انسجام به دلیل کلی گویی و ابهام در تحلیل رمزها و یافتن پیام ها (همان منبع).
۵. بی توجهی به ارزش های انسانی به دلیل نفی کارگذاری انسان و امکان انقلاب توسط او و تأکید زیاد بر ساخت (همان منبع).
۶. به دلیل اصل گرفتن نقش ساختار این مکتب ضد انسانی قلمداد می شود (شکرخواه، ۱۳۸۱: ۷۲).
۷. نوعی جبرگرایی با اهمیت دادن به تأثیر ساخت ها؛ به قول سادوسکی ساختارگرایی ابزار منطقی و روش شناسی لازم برای صورت بندی تغییرات وضع موجود را در اختیار نداشت (سادوسکی و بلاو برگ، ۱۳۶۱: ۲۵۲).
۸. توجه به تعادل و بی توجهی به تضاد اجتماعی (سیف زاده، ص ۲۴۸).
۹. محافظه کاری به دلیل تکیه بر تمثیل مکانیکی (حقیقت، ۱۳۸۶: ۹۷).
۱۰. نفی فردگرایی (همان منبع).
۱۱. بی توجهی به انسان شناسی فرهنگی (همان منبع).
۱۲. عدم توجه به تاریخ؛ چون ساختارگرایی مؤلف متن و خواننده را در حاشیه قرار می دهد (همان منبع).
۱۳. از بین رفتن امکان مقایسه نظریه ها (همان منبع).
۱۴. ساختارگرایی، همان طور که پیائزه اشاره می کند، یک روش و خادم است و نه یک آئین (سادوسکی و بلاو برگ، ۱۳۶۱، ص ۲۵۲).

## ۵. پسا ساختارگرایی

پسا ساختارگرایی جنبشی است که با موجی از تفکر روشنفکران و اندیشمندان فرانسوی سال‌های پس از جنگ جهانی دوم به ویژه پس از دهه ۱۹۶۰ گره خورده است (وارد، ۱۳۸۴، ص ۲۳۰)، ساختارگرایان در نظرات خود از ژرف ساختارها تبعیت می‌کردند، اما پسا ساختارگرایان این ساختارها را غیر منعطف و نامنظم می‌دانند و انگاره‌های نوین و سامان‌مند را مطرح نمودند (وروجنی، ۱۳۹۱).

از دید پسا ساختارگرایان، رویکرد ساختارگرایانه ماهیتی خودکامه و سلطه‌گر دارد و نحوه کارکرد سیستم را از قبل مشخص می‌کند. پسا ساختارگرایی هر نوع نظریه‌ای را که تبیین کلی و جهان شمول از پدیده‌ها ارائه می‌دهد، رد کرده و هر گونه تمامیت جویی و کلی‌گرایی را نامطلوب می‌داند (همان منبع).

### ۵-۱. مهم‌ترین محورهای پسا ساختارگرایی عبارت است از:

۱. علاقه به مطالعه باز نمودها به جای مطالعه آن چه فرض شده که باز نمودها بر آن دلالت دارند،
۲. بدبینی نسبت به بنیادهای قطعی حقیقت و ارزش،
۳. علاقه به این که ادعاها چگونه ساخته می‌شوند؛ و نه این که آیا صادق هستند، یا نه،
۴. علاقه به ساختار اجتماعی ادعاهای معرفتی و این که چگونه این ادعاها به اعمال قدرت پیوند یافته‌اند،
۵. توجه بیش تر به هستی‌شناسی تا به معرفت‌شناسی،
۶. عنایت بیش تر به اشکال تأثیر دانش بر زندگی تا تمسک جستن به ظواهر زندگی برای درک علل واقعی آن،
۷. تأکید بر این امر که حکایت از یک تفسیر اعلام جنگ به یک تفسیر دیگر است،
۸. توجه به بی‌نهایتی معنا به عنوان منبعی برای ساختن هویت‌ها و ساختارها،
۹. تأکید بر این امر که وجود بی‌ثباتی است که پایداری و ثبات را ضروری می‌سازد، و وجود هرج و مرج است که نیاز به ثبات را پدید می‌آورد،
۱۰. علاقه به مرکزیت‌زدایی از جامعه،

۱۱. جوهر ستیزی،

۱۲. تأکید بر تکثر چشم اندازهایی که با آن‌ها به زندگی اجتماعی نگریسته می‌شود،

۱۳. بدبینی نسبت به فرا روایت‌ها، فرا نظریه‌ها، فرا گفتمان‌ها و فرا روش

ها(حقیقت، ۱۳۸۶: ۹۸).

## ۵-۲. تفاوت ساختارگرایی و پسا ساختارگرایی

۱. پسا ساختارگرایی بیش از ساختارگرایی «ضد بنیان‌گرا» است:

ساختارگرایی متن را از بنیان‌هایی به نام واقعیت و تالیف شخصی جدا می‌کند. از این لحاظ می‌توان آن را یک گرایش ضد بنیان‌گرا نامید. ساختارگرایی در عین حال اعلام می‌کند با اینکه متن را می‌توان به صورت یک سطح صاف دید، اما هر متن بر پایه ساختارهایی عمیق، نهفته و بنیادی بنا می‌شود. در صورتی‌که، پسا ساختارگرایی را می‌توان انکار هرگونه مبنای بنیادی و نهفته در زیر معنا دانست(وارد، ۱۳۸۴: ۱۳۳-۱۳۴).

۲. پسا ساختارگرایی جامعیت کم تری دارد:

پسا ساختارگرایان اغلب ساختارگرایی را به این متهم می‌کنند که با حالت خود ستایانه‌ای خود را در دیدگاهی عمیق و برتر جلوه می‌دهد که از آنجا می‌توان واقعیت‌های جهان‌شمول ازلی و رای همه متن‌ها را مشاهده کرد. پسا ساختارگرایان این رفتار را نگرشی توتالیتار (استبدادی) یا امپریالیستی می‌دانند که اهمیت و نفوذ متفکرانی را که در شرایط خاص اجتماعی و تاریخی فعال هستند، نادیده می‌گیرد. پسا ساختارگرایان معتقد نیستند که فاصله گرفتن از موضوع مورد مطالعه و آشکار ساختن علت نهایی و جامع هر چیزی ممکن یا مطلوب است(همان منبع).

۳. پسا ساختارگرایی بیشتر به تفاوت اهمیت می‌دهد:

ساختارگرایی ادعا می‌کرد که در زبان، هیچ نشانه‌ای به خودی خود معنا ندارد. معنا همیشه حاصل تفاوت است. با وجود این، زبان ساختاری نسبتاً ثابت، محکم و حتی مستبد به حساب می‌آمد.

پسا ساختارگرایی تفاوت را برجسته‌تر می‌سازد تا هرگونه مفهوم ثبات یا یکپارچگی معنا را بر هم زند. در ساختارگرایی متن کامل فرض می‌شود. در پسا ساختارگرایی، متن همیشه ناتمام و پر از ایراد و تناقض است(همان منبع).

### ۵-۳. شباهت‌های ساختارگرایی و پساساختارگرایی

پساساختارگرایی تلاش دارد خود را از ساختارگرایی جدا کند، اما به هر حال در موارد زیادی وامدار آن است و سنگ بنای بسیاری از آرای خویش را بر نظریات ساختارگرایان استوار می‌داند. این دو نهضت علی‌رغم اختلافاتی که با هم دارند، دارای نقاط مشترکی نیز هستند، از جمله:

۱. هر دو بر زبان تاکید دارند. هر دو باور دارند که سیستم‌های فرهنگی در قالب سیستم‌های پنهانی از معنا قرار دارند تا در تعامل بی‌واسطه با حقیقت.
۲. انتقاد از فاعل شناسا یا همان سوژه: هر دو این اندیشه را که انسان فاعل آزاد و عاقل است و فرایندهای اندیشه وی از جبر شرایط تاریخی و فرهنگی رهایند را نیز مورد نقد قرار می‌دهد.
۳. هم ساختارگرایی و هم پساساختارگرایی، تاریخ‌گرایی را به نقد می‌کشند. آنها نسبت به این اندیشه که یک الگوی سراسری و یکسان در تاریخ وجود دارد، به دیده تردید می‌نگرند (ساراپ، ۱۳۸۲).
۴. هر دو رویکرد، منتقد معنا هستند. معتقدند رابطه دال و مدلول قراردادی است و معنا از طریق ارتباط دال با دال‌های دیگر به دست می‌آید. معتقدند هر دال ارزش معنایی خود را از رهگذر موقعیت متمایزی که در درون ساختار زبان حائز است، کسب می‌کند (همان منبع).
۵. هر دو به نقد فلسفه می‌پردازند. به طور کلی می‌توان گفت آن‌گاه که ساختارگرایان، زبان را به مرکز اندیشه سوق دادند، در واقع به طور یقی ضد فلسفی دست زدند (همان منبع).

### ۶. سرچشمه تفکر ساختارگرایانه نسبت به شهر

عرصه شهر و به تبع آن دنیای شهرسازی، همواره محل ظهور و بروز کالبدی اندیشه‌هایی بوده‌است که چه بسا در بدو پیدایش خود، هیچ وجه اشتراکی با علوم محیطی نداشته‌اند. شاید آن زمان که سوسور، در حوزه زبان شناسی، به جای بررسی تحولات تاریخی آواها، ریشه کلمات و دستور زبان، به کندوکاو در ساختار زبان و بررسی عناصر ثابت و روابط میان آن‌ها پرداخت و بر اساس آن، پایه‌های زبان‌شناسی جدید را

بنیان نهاد، نمی دانست که این نگاه او به سرعت از زبان شناسی به سایر علوم از جمله انسان شناسی، جامعه شناسی، روان شناسی و حتی علوم محیطی تسری خواهد یافت و به یکی از مکاتب فکری قرن بیستم تبدیل خواهد شد (حبیبی و دیگران، ۱۳۷۶: ۱۲).

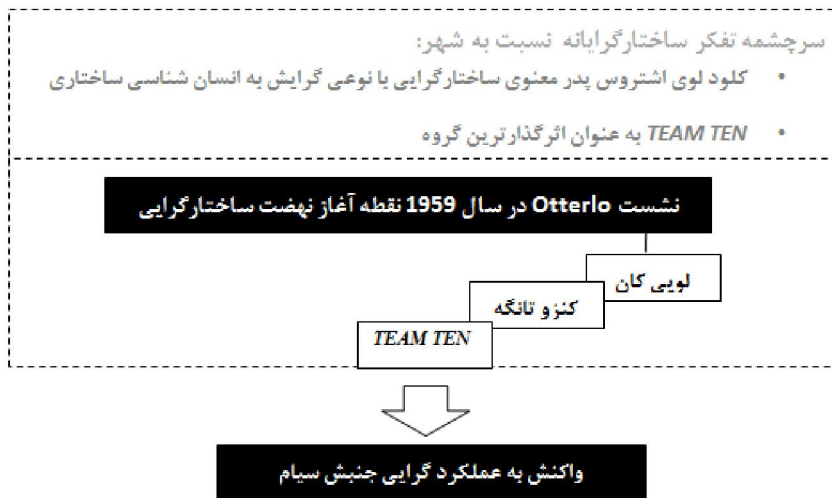
اوج انتقادات از مدرنیسم در معماری و شهرسازی در اواسط قرن بیستم، بستری برای ظهور و بروز اندیشه های منبعث و متأثر از ساختارگرایی در این دانش ها گشت. در این میان، گروهی که خود از اعضای اصلی سیام به حساب می آمدند و بعدها به گروه ۱۰ شهرت یافتند، به عنوان سردمدران اعتراض و انتقاد به منشور آتن و تحت تأثیر اندیشه های اشتروس به عنوان یک انسان شناس ساختارگرا، اندیشه ساختارگرایی را در شهرسازی علم کردند و شیوه های تفکر و اصول طراحی خود را بر این اساس منتشر ساختند (همان منبع، ۱۶).

تفکر ساختارگرایی در فاصله سال های ۱۹۶۰-۱۹۷۰ به عنوان عکس العملی در مقابل ایده های مندرج در تفکر عملکردگرایی عینیت پیدا کرد و نقطه شروع آن را می توان میتینگ اترلو در سال ۱۹۵۹ دانست که با حضور کسانی چون لویی کان، کنزو تانگه و اعضای گروه ۱۰ تشکیل شد (همان منبع، ۲۰).

ساختارگرایان با لحنی اعتراضی به اندیشه خردگرایی که باعث بروز تفکر عملکردگرایی در شهرها گردید و نمود آن شکل گیری فضاهای یکنواخت، بی روح و بی هویت در شهر بود، دیدگاه های خود را که به نسبت دیدگاه های عملکردگرا انعطاف پذیرتر بود، مطرح نمودند. بنابراین بحث در رابطه با هویت و انعطاف پذیری فرم از مهم ترین مباحث ساختارگرایان در شهرسازی است.

ساختارگرایان بر این اعتقاد بودند که به همراه عملکرد، باید ساخت فضاها را نیز در نظر گرفت. توسعه شهری از طریق ساخت بخشیدن به فضاها از اقدامات اساسی طراحان شهریست که با دیدگاه ساختارگرایی به شهر می نگرند. آن ها معتقد بودند که معماران و شهرسازان، تنها بایستی قسمت های اصلی شهر را برنامه ریزی و طراحی کنند و سایر قسمت ها توسط خود مردم ایجاد شود. این دیدگاه با انتقاد به مدرنیسم که با قاطعیت کامل از طراحی کل یک شهر سخن می گفت و به اجرای طرح های خود برای کل یک شهر اقدام می نمود، به عدم موفقیت در طراحی و اجرای شهرهایی هم چون برازیلیا و شاندیگار اشاره می کند (بذرگر، ۱۳۸۲: ۵۶).

یکی از انتقادات اصلی وارد بر شهرسازی عملکردگرا، یکنواختی بیش از حد طرح‌ها و عدم امکان دخالت‌دادن سلايق کاربران در طراحی و تقسیم‌بندی شهر برای انجام فعالیت‌های مختلف و استانداردگرایی بیش از حد در ساخت و ساز بود و امکان بروز سلیقه و هویت استفاده‌کنندگان از فضا را از آنان گرفته‌بود. در مقابل، یکی از ویژگی‌های طرح‌های ساختارگرا این بود که به کاربران فضا اجازه می‌داد که فضای فعالیت‌های روزمره خود را خودشان انتخاب نمایند و امکان ایجاد تنوع و هویت‌بخشی به فضا از طریق استفاده‌کنندگان را فراهم می‌ساخت. این امر موجب انعطاف‌پذیری و عملکرد در شهرها نیز، گردید.



در مراحل تکاملی تفکر ساختارگرایی مطرح شد که ساختارهای بزرگ مانند زیرساخت‌های شهری، نه تنها خود باید قابل درک باشند، بلکه بیش از همه، به قابلیت درک اشکال جزئی و ناچیز در بافت که آشنای زندگی روزمره شهروندان است نیز، کمک نمایند. ساختارهای بزرگ، نه تنها باید قادر به جذب تغییر و تحولات منطقی در درون خود باشند، بلکه باید اجازه دهند، چنین جذبی در درون بافت و ساختارهای کوچک‌تر نیز صورت پذیرد (Luchinger, 1981:3).

آلدو ون ایک<sup>۱</sup> در تشریح نگاه ساختارگرایانه‌اش به شهرسازی، معتقد است گام‌ها برای آفرینش یک نظام در پیکره‌بندی یک شهر باید دارای سلسله مراتب جامعی از سامانه‌های هم‌پوشان و طراحی شده باشد که همه زوایا و پیامدهای آن روشن است، سلسله مراتبی کمی و نه کیفی. به این معنی که تمام نظام‌ها چنان با هم هماهنگ باشند که ترکیب آن‌ها و روابط دوسویه میان آن‌ها، کلیتی نظام‌مند و پیچیده را القاء نماید. ساختارهای کلان، نه تنها باید در سطح خود قابل درک باشند، بلکه باید بتوانند رابطه میان ساختمان‌های فردی ریزدانه را تقویت نمایند (پاکزاد، ۱۳۸۶: ۷۵).

بیکن بر این باور است که لازمه تأثیرگذاری طراح بر رشد شهر، دریافت مفهوم ساختار زیربنایی طرح است که خود، عامل محرک فرآیندهای دخیل در ساخت شهر است (همان منبع).



## ۷. بررسی نظرات اندیشمندان شهرسازی درباره ساختارگرایی

در ادامه چکیده‌ای از نظریات برخی از شهرسازان و معماران برجسته ساختارگرا آورده شده است:

۱-۷. ادموند بیکن

- شهر از دو قسمت اصلی (Essential) و قسمت فرعی (Non Essential) تشکیل شده است.

<sup>۱</sup> . Aldo Van Eyck



- به دلیل اندازه شهرهای امروزی، طراحان قادر به طوراحی هم‌زمان کل شهر نیستند.
  - طراح می‌تواند تنها با طراحی ساختار اصلی شهر، در کل طرح وحدت ایجاد کند و شهر منسجمی پدید آورد.
  - فرم شهر باید از ساختار کالبدی شهر سرچشمه بگیرد نه اینکه آن را دیکته کند (Bacon, 1974).
- بیکن: در تجربه طراحی در شهر فیلادلفیا، ما طراحی ساختار اصلی را مبنا قرار دادیم که خود شامل دو عنصر اصلی است. مسیرهای حرکت و توده‌هایی از ساختمان‌ها (همان منبع).

#### ۲-۷. کنزو تانگه

- یکی از پیشگامان طراحی شهری بر اساس طراحی ساختارگرا می‌باشد.
- شهر موجودی است زنده که هیچ ایده‌ای در چارچوب طرح‌های ثابت و غیر قابل انعطاف به عنوان طرح جامع نمی‌تواند آن را در جای خود باقی نگاه دارد.
- بشر به طور غریزی نیاز به ارتباطات دارد و از آنجایی که حمل و نقل برای ارتباط مستقیم ضروری است، سیستم حمل و نقل، شالوده کالبدی و عملکردی یک شهر بوده و ساختار یک شهر را می‌سازد (Tange, 1966).
- تانگه: زمینه اصلی طراحی شهری در حال حاضر اندیشه به یک سازمان فضایی به عنوان شبکه‌ای از ارتباطات و به عنوان پیکره‌ای زنده همراه با رشد و تغییر است. این تفکر فرایندی است که تانگه آن را "استراکچرالیزم" یا "ساختارگرایی" نامید (همان منبع).

تانگه طرحی را برای شهر توکیو در سال ۱۹۶۰ تهیه کرد و آن را حرکتی در راستای ایجاد یک سازماندهی ساختاری (Structural Reorganization) معرفی نمود. در این طرح، تانگه به وسیله سازماندهی انعطاف‌پذیر کوشش نمود تا خطوط حرکت نیروها را در عملکردهای مختلف شهری دنبال کند و از این طریق به عوامل موثر در شکل‌گیری ساختار شهر بوسیله جریان رفت و آمد در میان عملکردهای اداری، مسکن و گذران اوقات فراغت دست یافت. این طرح شامل یک ساختار خطی قابل توسعه بود که به واحدهای ساختاری کوچک‌تر تقسیم می‌شد. طرح فوق جزء اولین طرح‌هایی بود که دیدگاه‌ها و مفاهیمی جدید از برنامه‌ریزی شهری را معرفی می‌نمود.

## ۷-۳. کریستوفر الکساندر

- تقسیم شهر به دو بخش ساختار اصلی شهر (Main Structure) و پر کننده‌ها (Filler)
  - الکساندر ساختار اصلی شهر را شبکه اصلی دسترسی، مراکز عمده فعالیت و عناصر اصلی شهر می‌داند.
- به عقیده وی، ساخت اصلی شهر را می‌توان از طریق شبکه اصلی دسترسی، مراکز عمده فعالیت و عناصر اصلی شهر شناخت و آنچه باقی می‌ماند پر کننده‌ها هستند. به طور کلی ساخت اصلی شهر ویژگی‌های زیر را داراست:
۱. عناصر ساخت اصلی همیشه دائمی‌تر از عناصر بخش‌های فرعی هستند، به تعبیری دیگر این عناصر پایدار و ماندگارند.
  ۲. عملکرد ساخت اصلی معمولاً بیش‌تر مورد نیاز است تا عملکرد بخش‌های فرعی. یعنی این‌که عناصر ساخت اصلی شهر بیشتر مورد نیاز مردم هستند.
  ۳. در بسیاری از موارد توسعه بخش‌های فرعی منوط به نوسانات بازار، سلايق و خواست افراد جامعه است (Alexander, 1987).
- الکساندر همچنین کل رشدیابنده را مطرح می‌کند و معتقد است رشد هر پدیده از ساختار ویژه آن در گذشته بر می‌خیزد و نتیجه می‌گیرد که میزان موفق بودن یک کل به میزان موفقیت ترکیب اجزا آن وابسته است.
- ۷-۴. آلدو روسی
- شهر دارای یک ساختار اصلی است که از این طریق به تاریخ متصل می‌شود.
  - ساختار شهر شاخصی است برای یافتن فرایند تاریخی شهر.
  - ساختار شهر به عناصر اصلی و معنی و مفهوم می‌دهد.
  - ساختار شهر مجموعه‌ای از عناصر ساخته‌شده توسط بشر است که دارای نوعی پیوستگی است (Rossi, 1989).

**۸. بحث**

همان‌طور که اشاره شد، ساختارگرایی، آیین فکری مهمی است که در نیمه دوم قرن بیستم در قلمرو زبان‌شناسی، فلسفه و علوم انسانی پدید آمد و سرچشمه تاثیرات فراوانی شد. این آیین، از دهه ۱۹۵۰ به‌طور عمده در فرانسه بسط یافت و تا دو دهه

بعد در میان پژوهشگران و دانشگاهیان اروپایی و امریکایی اعتبار بسیار کسب کرد و در مردم‌شناسی، فلسفه، زیبایی‌شناسی، نقد ادبی، و حتی پژوهش‌های سیاسی، اقتصاد و جغرافیا بسیار راه‌گشا بود.

پساساختارگرایی نیز جریانی است که در دل ساختارگرایی پرورش یافت و غالباً اشاره به این موضوع دارد که درست است که ساختارها وجود دارند اما همواره وضعیتی موقتی دارند و لزوماً هم منسجم نیستند. چنین برداشتی این امکان را به پاسا ساختارگرایان می‌دهد تا یکی از مشکلات سنتی ساختارگرایی، یعنی تغییر، را حل کنند. در حالی که کانون توجه ساختارگرایی بر ساختار بنیادین و ثابت است و دیگر امکان ندارد که بتوان درکی از تغییر داشت. اما در پاسا ساختارگرایی ساختارها به پدیده‌هایی تغییر پذیر بدل می‌شوند و معناهای نشانه‌ها در رابطه با سایر نشانه‌ها تغییر می‌کند.

ورود اندیشه ساختارگرایی در شهرسازی، به دوران اعتراض علیه تفکرات عملکردگرایانه‌ی کنگره سیام در سال‌های اوج انتقاد از شهرسازی مدرن، بازمی‌گردد. یکی از بیانیه‌های کنگره سیام که در سال ۱۹۲۸ منتشر شد، حاوی مدل معروف تقسیم چهارگانه عملکردها در منشور آتن است. این منشور برنامه‌ریزی را شامل سازماندهی همه جانبه زندگی جمعی در شهرها می‌داند و اعتقاد دارد برنامه‌ریزی شهری هرگز نمی‌تواند به ملاحظات زیباشناسی محدود شود، بلکه محدوده انحصاری آن به وسیله نتایج عملکردی تعیین می‌شود. اقدام اصلی برنامه‌ریزی شهری نظم دادن به عملکرد سکونت، کار و اوقات فراغت است که از طریق تقسیم اراضی و کنترل حمل و نقل حاصل می‌شود. تفکر ساختارگرایی به عنوان مهم‌ترین جریان پیشرو در فاصله سال‌های ۷۰-۱۹۶۰ به عنوان عکس‌العملی در مقابل ایده‌های مندرج در تفکر عملکردگرایی عینیت پیدا کرد و تشکیل تیم تن نمود بارز این جنبش اعتراضی بود.

ساختارگرایان با لحنی اعتراضی به اندیشه خردگرایی مدرنیستی که باعث بروز تفکر عملکردگرایی در شهرها گردید و نمود آن شکل‌گیری فضاهای یکنواخت، بی‌روح و بی‌هویت در شهر بود، دیدگاه‌های خود را که به نسبت دیدگاه‌های عملکردگرا انعطاف‌پذیرتر بود، مطرح نمودند. بنابراین بحث در رابطه با هویت و انعطاف‌پذیری فرم کالبدی از مهم‌ترین مباحث ساختارگرایان در شهرسازی است.

تجلی بینش ساختارگرایی در شهرسازی با رویکردی دوباره به الگوهای موجود در سکونت‌گاه‌ها همراه بود و امکان بروز سلايق کاربران را در آن‌ها فراهم می‌نمود و این امر باعث هویت‌بخشی به این فضاها می‌گردید که بیان‌گر توجه و احترام به روح آزادی خواه انسان بود.

در مکتب ساختارگرایی، پدیده‌های جغرافیای شهری به صورت مجزا در کنار هم قرار نمی‌گیرند، بلکه هر پدیده جغرافیای شهری جزیی از کل ساختار است و تنها در درون این ساختار می‌توان آن را تحلیل نمود، زیرا کل ساخت فضای زندگی بر هر پدیده جغرافیای شهری اثر می‌گذارد. همچنین پیوند پدیده‌ها با پدیده‌های قبلی به منزله علت وجودی پدیده‌های فعلی مورد نظر نیست، بلکه تنها بر ارتباط پدیده‌ها در داخل یک ساختار تاکید می‌شود. به طور مثال در نظریه ساخت شهر، ارتباط و پیوند میان میزان اجاره‌بها، قیمت‌های زمین و کاربری زمین بررسی می‌گردد، یعنی میزان اجاره بها با توجه به بازار زمین، قوانین درباره زمین، همچنین کاربری زمین با توجه به چگونگی نظارت دولت‌ها به نحوه استفاده از زمین‌های شهری و مانند آن. در مکتب ساختارگرایی شهر و پدیده‌های شهری بخشی از یک جامعه وسیع‌تر محسوب می‌شود و برای شناخت عمیق‌تر و منطقی‌تر مسائل شهری باید کل جامعه که شهر نیز جزئی از آن است مورد بررسی قرار بگیرد. در جغرافیای شهری در داخل مکتب ساختاری ساخت‌گرایی عمدتاً با دو نوع نگرش روبرو است: ۱. نگرشی که در آن گونه‌های نهادی و سازمان‌های مختلف از عوامل اصلی در شکل‌گیری شهرها ساخته می‌شود. ۲. نگرش سوسیالیستی به شهر، که بین ساخت‌های اقتصادی، طبقات اجتماعی و تولید و مصرف در فضای شهری همواره رابطه محکمی وجود دارد (شکویی، ۱۳۷۹: ۱۲۳).

در جغرافیای ساختاری، زندگی و رفتار اجتماعی افراد و گروه‌ها در ارتباط با شرایط زندگی، باورها و نظام اجتماعی مورد مطالعه قرار می‌گیرد. بدین‌سان که هر پدیده مشهود جغرافیایی نظیر مسکن، حاشیه‌نشینی، بیکاری، گسترش امراض، فقر، انحرافات اجتماعی و مصرف‌گرایی، نتیجه ساختارهای اقتصادی - اجتماعی شناخته می‌شوند. اما این ساختارهای اقتصادی - اجتماعی، در خود پدیده‌های مشهود جغرافیایی قابل مشاهده نمی‌باشند بلکه به صورت پنهان عمل می‌کنند. به سخن دیگر، ساختارهای پنهان و تولیدکنندگان پدیده‌های جغرافیایی، در عینیت پدیده‌ها پنهان می‌باشند. از این

رو، جغرافیای ساختاری در پشت هر پدیده جغرافیایی، علل و هدف‌های مختلفی می‌یابد.

می‌توان گفت که تفکر عملکردگرا یک تفکر جزءنگر بود و لذا در طراحی، ابتدا به اجزاء و بخش‌ها توجه می‌کرد و سپس کل را مورد توجه قرار می‌داد. تفکر ساختارگرا، در نقطه مقابل این نگرش قرار داشت و سعی می‌کرد به جزء و کل به طور همزمان توجه کند و به شهر به عنوان یک کلیت واحد بنگرند.

تأثیر اصلی این تفکرات در شهرسازی این بود که پس از سایه انداختن نظریات گدس بر تفکرات شهرسازی به مدت ۶۰ سال و به دنبال اعتراض معماران گروه ده به تقسیمات عملکردی مدرنیست‌ها، با تصویب قانون شهرسازی جدید در انگلستان به سال ۱۹۷۱ طرح‌های ساختاری بجای طرح جامع جایگزین شدند. در نهایت، دیدگاه‌های مک لالین و جرج چدویک در شهرسازی منجر به تولید طرح‌های ساختاری - راهبردی گردید.

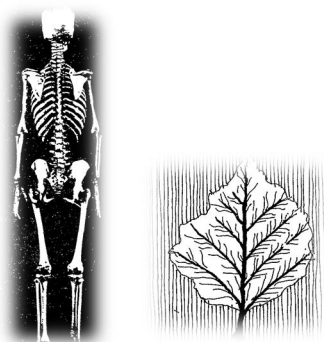
## ۹. جمع‌بندی:

در مجموع می‌توان گفت، ساختارگرایی بیان دیگری از کل‌گرایی محسوب می‌شود. پیش فرض تعریف ساختار آن است که کل بیش‌تر از مجموع اجزاست، و این کل است که جزءها را تشکیل می‌دهد و تعیین می‌کند. هدف اصلی ساختارگرایی کشف همین ساختار است. تجلی این بینش در شهرسازی با رویکردی دوباره به الگوهای موجود در سکونتگاه‌ها همراه بود و امکان بروز سلیق کاربران را در آن‌ها فراهم می‌نمود و این امر باعث هویت‌بخشی به این فضاها می‌گردید که بیان‌گر توجه و احترام به روح آزادی خواه انسان بود.

در ادامه جریان تفکر ساختارگرایی، توجه و تأکید بر جزئیات زندگی انسان، به جای توجه صرف به ساختارها، زمینه‌ساز ظهور و بروز تفکر و اندیشه دیگری در زندگی بشر گردید که در قالب تفکر پساساختارگرایی بروز نمود که ویژگی‌های آن مورد اشاره قرار گرفت.

اگر ساختارگرایی را با وجود هسته مرکزی ثابت و لایتغیر در هر چیز بشناسیم، پساساختارگرایی به تغییر و تحول در خود آن هسته اعتقاد دارد. از دید پساساختارگرایان، رویکرد ساختارگرایانه ماهیتی خودکامه و سلطه‌گر دارد و نحوه

کارکرد سیستم را از قبل مشخص می‌کند. پسااختارگرایی هر نوع نظریه‌ای را که تبیین کلی و جهان شمول از پدیده‌ها ارائه می‌دهد، رد کرده و هر گونه تمامیت‌جویی و کلی‌گرایی را نامطلوب می‌داند. پسااختارگرایی اشاره دارد به این که درست است که ساختارها وجود دارند اما همواره وضعیتی موقتی دارند و لزوماً هم منسجم نیستند. سرچشمه تفکر ساختارگرایی در معماری شهرسازی، نظریه ساختارگرایی در طبیعت و موجودات زنده است. در ساختمان بدن هر موجود زنده یک ساخت اصلی وجود دارد که عامل استواری آن است و سایر اندام‌ها، فعالیت‌شان به تبع ساخت اصلی صورت می‌پذیرد. بر این اساس به نظر می‌رسد شهرها نیز دارای ساخت اصلی هستند که عامل استواری و ثبات آن‌ها محسوب می‌شوند. به عبارتی دیگر، ساختار اصلی شهر، بخشی از شهر است که کارکردهای اصلی شهر در آن قرار می‌گیرد و کلیات شهر و نیز جهات توسعه آتی آن را مشخص می‌کند (حاتمی و دیگران، ۱۳۹۶: ۱۲۰).



تصویر شماره (۱): نمونه‌هایی از طرح‌های ساختارگرا در طبیعت و بدن انسان  
<http://iranshimi.com>

به عنوان مثال اگر بخواهیم چنین الگویی را با شهر مقایسه کنیم: بازار به طور سنتی از نقطه‌ای شروع می‌شود که حکم سر در بدن است و به صورت سلول‌وار و با یک الگوی طبیعی رشد می‌کند و به قلب شهر که نماد آن مسجد جامع است رسیده و سپس راه خود را تا دروازه‌های شهر ادامه می‌دهد. در این استخوان‌بندی در حالی که بازار به مشابیه ستون فقرات شهر رشد می‌یابد، معابر پیاده (مشابیه دنده‌ها) به سوی نواحی مسکونی انشعاب می‌یابند. در درون این استخوان‌بندی ارگان‌های حیاتی

شهر مثل حمام، مدارس، کاروانسرا و ... جای گرفته و رشد می‌یابند و عملکردهای مالی، مذهبی، سیاسی و اجتماعی شهر محقق می‌شود. عناصر متنوع شهری با یکدیگر ارتباط یافته و وحدت در کثرت حاصل می‌شود.



تصویر شماره (۲): تصویر شماتیک از شهر اصفهان به عنوان

نمونه برجسته الگوی ساختارگرا

<http://www.imna.ir/news>

## منابع و مأخذ:

۱. احمدی، ب. ۱۳۸۰. ساختار و هرمنوتیک. تهران: گام نو. ص ۱۵.
۲. اسلم جوادی، محمد، نیک پی، امیر، ۱۳۸۹، ایده و مفهوم ساختارگرایی، معرفت و فرهنگ اجتماعی، شماره ۳، ۱۷۷-۲۰۳
۳. بذرگر، م. ۱۳۸۲. شهرسازی و ساخت اصلی شهر. شیراز: نشر کوشامهر. ص ۵۶.
۴. پازوکی، شهرام، ۱۳۷۹، دکارت و مدرنیته، فصل نامه فلسفه، شماره ۱، ۱۷۱-۱۸۰.
۵. پاکزاد، ج. ۱۳۸۶. سیر اندیشه ها در شهرسازی. جلد دوم. تهران: نشر شرکت عمران شهرهای جدید. ص ۷۵.
۶. پرتوی، پروین، ۱۳۷۸، ساختارگرایی در معماری و شهرسازی، هنرنامه، شماره ۵، ۱۰۴-۱۲۲
۷. تاجیک، محمدرضا، ۱۳۷۷، متن، وانموده و تحلیل گفتمان، گفتمان، شماره ۰، ۵-۱۵.
۸. جهانگللو، ۱۳۸۴. موج چهارم. منصور گودرزی. چاپ چهارم. تهران نشر نی. ص ۵۰.
۹. حاتمی، یاسر، ذاکر حقیقی، کیانوش، رضایی راد، هادی، ۱۳۹۶، تاثیر محورهای ساختار شهری (محورهای عملکردی) بر الگوهای سفر شهروندان با توجه به اهداف و انگیزه های سفر، آمایش محیط، شماره ۴۰، ۱۱۵-۱۴۲.
۱۰. حبیبی، م و دیگران. ۱۳۷۶. استوان بندی شهر تهران. جلد اول. تهران: انتشارات سازمان مشاور فنی، مهندسی شهر تهران. صص ۱۲-۲۰.
۱۱. حقیقت، سید صادق، ۱۳۸۶، از ساختارگرایی تا پسا ساختارگرایی، روش شناسی علوم انسانی (حوزه و دانشگاه) شماره ۵۱، ۹۱-۱۱۰.
۱۲. حقیقی، ش. ۱۳۷۸. گذر از مدرنیته. تهران: نشر مرکز، ص ۱۶۸.
۱۳. رحمانی فیروزجاه، علی، ۱۳۸۳، پسا ساختارگرایی، نامه فرهنگ، شماره ۵۴، ۹۹-۱۰۵.
۱۴. سادوسکی، ون، بلاو برگ، ا. و، ۱۳۶۱. نظریه سیستم ها: مسائل فلسفی و روش شناختی. کیومرث پریانی. تهران: نشر تندر. ص ۲۵۲.
۱۵. ساراب، م. ۱۳۸۲. راهنمایی مقدماتی بر پسا ساختارگرایی و پسامدرنیسم. محمد رضا تاجیک. چاپ اول. تهران: نشر نی.
۱۶. سیف الدینی، ف. ۱۳۸۸. مبانی برنامه ریزی شهری. تهران: نشر آبیژ. ص ۱۲۲.